

به نام خدا

# بازشناسی صهیونیسم

## جهانی

تمرکات سیاسی، نظامی صهیونیستها

در منطقه و جهان

مؤلف :

کریم نافعى فرد

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱

سرشناسه : نافعى فرد، كريم، ۱۳۳۱ -  
عنوان و نام پديد آور : بازشناسى صهيونيستم جهانى / مؤلف كريم نافعى فرد.  
مشخصات نشر : ارسطو (سامانه اطلاع رسانى چاپ و نشر ايران) - ۱۴۰۱  
مشخصات ظاهرى : ۲۹۸ ص.  
شابک : ۰-۸۶۳-۴۳۲-۶۰۰-۹۷۸  
وضعيت فهرست نويسى : فييا  
عنوان ديگر : تحركات سياسى، نظامى صهيونيست ها در منطقه و جهان.  
رده بندي كنگره : DSR ۱۴۹  
رده بندي ديويى : ۳۲۰ / ۵۴۰۹۵۶۹۴  
شماره كتابشناسى ملي : ۸۸۰۹۲۰۶  
اطلاعات ركورد كتابشناسى : فييا

نام كتاب : بازشناسى صهيونيستم جهانى / مؤلف : كريم نافعى فرد  
ناشر : ارسطو (سامانه اطلاع رسانى چاپ و نشر ايران)  
صفحه آرايى، تنظيم و طرح جلد : پروانه مهاجر  
تيراژ : ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۱  
چاپ : زبرجد  
قيمت : ۱۲۰۰۰۰ تومان  
فروش نسخه الكترونيكى - كتاب رسان :  
شابک : ۰-۸۶۳-۴۳۲-۶۰۰-۹۷۸  
تلفن مركز بخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)

## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
تاریخچه پیدایش صهیونیسم.....	۹
صهیونیسم و فلسطین.....	۱۳
صهیونیسم و یهود.....	۱۸
ابزار یهودستیزی.....	۲۱
بهره‌برداری از شریعت موسی.....	۲۳
جنگ مقدس.....	۲۶
موضع یهودیان در قبال صهیونیسم.....	۳۳
موضع صهیونیست‌ها در قبال پروتکل‌ها.....	۳۶
پیدایش پروتکل‌ها.....	۴۲
طراح پروتکل‌ها.....	۴۵
برخی از آموزه‌های تلمود.....	۴۸
آمریکا و صهیونیسم.....	۵۹
نژادپرستی قوم یهود.....	۶۴
عوامل مهم در برکشیدن صهیونیست‌ها.....	۷۸
بنیامین دیزرائیلی.....	۸۱
خانواده روچیلد.....	۸۷
بارون ژولیوس روتیر.....	۹۶
صهیونیسم و پدیده یهود آزاری.....	۹۸
مصائب قوم یهود به روایت تاریخ.....	۱۰۵
تاریخ‌نگاری از منظر صهیونیسم.....	۱۱۳

۴ بازشناسی صهیونیسم جهانی

---

۱۲۱	ریشه‌های مارکسیسم در صهیونیسم
۱۳۵	اسلام و صهیونیسم
۱۶۰	متن پروتکل‌های حکمای صهیون
۲۳۷	بررسی مطالب مندرج در پروتکل‌ها
۲۸۵	پی‌نوشت‌ها
۲۹۵	منابع و مآخذ

## پیشگفتار:

مطالب نوشتار حاضر ناظر بر شناخت صهیونیسم است. در خلال نوشتار سعی خواهیم نمود تا حدودی که در توان داریم، پرده از برخی مصائب و مشکلاتی که این جمعیت برای مردم دنیا فراهم آورده و خواهد آورد، برگرفته و اذهان عمومی را در جریان تهدیدات این گروه قرار دهیم. چنانچه اهل فن می‌دانند صهیونیست‌ها گروهی‌اند که ماهیت‌شان هنوز آن‌گونه که باید و شاید برای مردم جهان معلوم نشده است. آنان گروهی‌اند که در صدد تصرف کل ممالک دنیا هستند. این را با توجه به پروتکل‌ها و برنامه‌هایی که از پیش تدوین نموده‌اند، می‌گوئیم.

بدیهی است خود آنان راضی بدین امر نبوده‌اند که اهداف محرمانه‌شان فاش شود. اما از آنجا که هر رازی به هر حال یک روزی فاش می‌شود، این راز نیز از پس پرده برون افتاده، و کار آنها را تا حدودی مشکل کرده است. ممکن است برخی اظهار دارند آقا! این‌ها همه توهمات خود شما و امثال شماست. مگر صهیونیست‌ها می‌توانند همه ممالک دنیا را تصرف کنند. آنها می‌توانند همه دنیا را تصرف کنند، در صورتی که این همه دولت‌های مقتدر در جهان مرده باشند، در غیر این صورت، کدام یک از آنان اجازه چنین حرکتی را بدانان خواهند داد؟

در پاسخ به اشکال فوق بایستی خاطر نشان نمود، موضوع تصرف ممالک دنیا از ناحیه صهیونیست‌ها را، تنها نمی‌باید از طریق تصرف خاک با اتکا به نیروی نظامی در نظر گرفت (یعنی همان کاری که در فلسطین انجام داده‌اند) بلکه هر دولت و هر کشوری که خود را هماهنگ و همسو با اهداف و آرمان‌های صهیونیسم قرار دهد، در واقع چیزی جز مستملکات صهیونیست‌ها نخواهد بود. زیرا آنان در پی صهیونیست کردن جهان نیستند، بلکه تنها چیزی که برای آنان در رسیدن به اهداف‌شان کافی و وافی است، همکاری و هماهنگی دیگران است، خواه مسیحی باشد، خواه مسلمان، خواه بودایی و خواه بی‌دین!

اگر به همان میزان که گفته شد، موفق شوند، دیگر به هیچ چیز نیازمند نخواهند بود. و این یعنی «صهیونیزه» کردن جهان، همان خطری است که ملل جهان را تهدید می‌کند. آنان ابتدا مغزها را تصرف می‌کنند، و پس از آن که مغزها را تصرف نمودند، به راحتی قادر به تصرف کشورها خواهند بود، اگرچه کشورهای مزبور، جزو جغرافیای در نظر گرفته شده از سوی آنان نباشد. مهم، همکاری و هماهنگی کشورهای جهان با صهیونیسم

است. این که کشور مزبور آمریکا باشد، یا در عداد کشورهای اروپایی، آسیایی، آفریقایی و حتی پایگاه‌های فضایی که در آینده پیدا خواهد شد، قرار داشته باشد، برای صهیونیستها هیچ تفاوتی نخواهد داشت. زیرا آنان خود را متعلق به جا و مکانی به خصوص نمیدانند، و بنا به تعبیر خودشان، هر جا که خوش باشند، آنجا را متعلق به خود می‌دانند.

البته برخی افراد خوش‌بین تصور می‌کنند که صهیونیستها مشکل‌شان همان فلسطین بوده، و با تصرف تام و تمام آن منطقه همه چیز خاتمه خواهد یافت، و حال آن که اسرائیل به عنوان یک دولت، تنها یک آلت دست و یک وسیله‌ای است برای صهیونیستها، تا ذهن ملل جهان از واقعیت اصلی پس پرده، که همان صهیونیسم است، منحرف گردیده، و در جای دیگری مشغول باشد. البته ما در ادامه بیشتر در این رابطه توضیح خواهیم داد. چه بسا برخی از خوانندگان مواضع و دیدگاه‌های ما را حمل بر دشمنی با قوم یهود نموده، و این‌گونه تصور کنند که ما از روی دشمنی و خصومت با آنان این چیزها را می‌گوئیم، و حال آنکه این‌طور نیست، و خدا می‌داند که نگارنده نه تنها با یهودیان ضدیتی ندارد، بلکه نسبت بدانان که در راستای موجودیت، بقا، پیشرفت و ترقی قوم خود در میان ملل دیگر با وجود آن همه مشکلاتی که بر سر راه آنان بوده، آنچنان که همه می‌دانیم آن همه استقامت، پایداری و فداکاری نموده‌اند، ارادتی خاص دارد، اما نکته اینجاست که موضوع یهودیان موضوعی است، و موضوع صهیونیستها موضوعی دیگر، و این دو موضوع را نمی‌باید با هم خلط نمود.

موضوع صهیونیستها مقوله‌ای فراتر از این حرف‌هاست، و صدمات و لطمات آن بر پیکره بشریت و حتی خود یهودیان بسیار هولناک‌تر و فجیع‌تر از آن خواهد بود که تصور می‌شود. آنان اگرچه خود را یهودی معرفی می‌کنند، اما در حقیقت نه تنها به شریعت موسی پای‌بند نیستند، بلکه اساساً جز تحقق اهداف نفسانی و شیطانی خود به چیزی دیگر فکر نمی‌کنند. صهیونیستها اگر از سرزمین موعود، شریعت موسی و قوم یهود دم می‌زنند، نه آن که به این چیزها اعتقاد دارند، خیر! بلکه موضوع سرزمین موعود، شریعت موسی و قومیت یهود برای آنان حکم دست‌آویزی را دارد که بدان وسیله قوم یهود و مردم جهان را سرگرم نموده، و اهداف شوم خویش را دنبال نمایند. در واقع آنها تحت پوشش مطالب یاد شده، سعی در تحقق اهداف خویش دارند، و اگر این چیزها را مطرح می‌کنند، تنها و تنها به لحاظ پوشش دادن به نیت پلیدشان می‌باشد.

ملل جهان خاصه قوم یهود باید بدانند سرزمین موعود صهیونیستها، که عبارت است از سرزمین فلسطین و محدوده از نیل تا فرات و ملحقات آن که سرزمین وسیعی است و

در نقشه جغرافیائی که برای خودشان ترسیم نموده‌اند، آمده، همانگونه که گفته شد، همان قلمرو وسیع نیز از نظر آنان تنها یک عامل سرگرمی و سردرگمی ملل جهان محسوب می‌گردد. زیرا خواسته آنان بسیار بسیار فراتر از این چیزهاست، و ما در ادامه به تفصیل بدان موارد خواهیم پرداخت.

آنان چنانکه گفته شد، درصد در اختیار گرفتن همه منابع اقتصادی و ثروت‌های جهان می‌باشند، البته همانگونه که پیش ازین آمد، آنان تنها درصد در اختیار گرفتن منابع اقتصادی جهان بوده، و برایشان چندان تفاوتی ندارد که این کار با نام صهیونیست‌ها تحقق یابد، یا با هر نام دیگری. آنان بسیار باهوش‌تر و عاقل‌تر از آن هستند که مانند جهان‌گشایان قدیم و یا مانند اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها و یا انگلیسی‌ها دور دنیا راه بیفتند و برای خود و به نام خود مستعمره فراهم نمایند، و اگرچه مدتی آنان را دوشیدند، اما سرانجام با فضاحت سرزمین‌های مزبور را ترک نمایند.

ما در این نوشتار تلاش خواهیم کرد تا ماهیت این جمعیت را برای همگان معلوم نموده، و نقاب از چهره آنان برگیریم، باشد که ملل مظلوم جهان، با توجه بدان همه مشکلاتی که با آن دست به گریبان هستند، حداقل از شر این پدیده خطرناک در امان بمانند.

کریم نافی فرد

۱۳۹۰ هجری شمسی - ۲۰۱۱ میلادی



## تاریخچه پیدایش صهیونیسم

«صهیون» رفته رفته و بمرور ایام، مفهوم حکومت دینی یهود را بخود گرفت. صهیونیسم در ساده‌ترین تعریف، عبارت از استقرار یهودیان در فلسطین یا همان «تپه‌ی صهیون» می‌باشد. هر یهودی که ترجیح دهد در فلسطین و تحت لوای حکومت مستقل یهودی زندگی کند و همین‌طور، هر کس که در این جهت تلاش کند، صهیونیست به شمار می‌آید.<sup>۱</sup>

البته با تقسیم صهیونیسم، به صهیونیسم مذهبی و سیاسی، تعریف ارایه شده، عمدتاً شامل صهیونیسم مذهبی می‌شود که ما در بحث خویش به آن کاری نداریم. اما آنچه محور مباحث ما در این کتاب است، صهیونیسم سیاسی است که معتقدیم حتی صهیونیسم مذهبی نیز به عنوان ابزاری در دست آن قرار گرفته است.

رسمی‌ترین تعریف صهیونیسم را می‌توان در «دایرة المعارف صهیونیسم و اسرائیل» که ریاست آن به عهده‌ی «سلمان شازار» رئیس جمهوری اسرائیل است، یافت. برای کلمه‌ی صهیونیسم تعریف زیر ارایه شده است: کلمه‌ای که در سال ۱۸۹۰ برای جنبشی رایج شد که هدف آن، بازگشت قوم یهود به سرزمین اسرائیل (فلسطین) می‌باشد. از سال ۱۸۹۶ میلادی صهیونیسم به یک جنبش سیاسی اطلاق می‌شود که توسط تنودور هرتزل تأسیس شد.<sup>۲</sup>

بعضی از یهودیان معتقدند که حضرت موسی، نخستین رهبر صهیونیست هاست؛ زیرا او بود که اولین بار، آنان را پس از خروج از مصر، به سرزمین صهیون راهنمایی کرد. موسی و بنی اسرائیل از مصر، به سمت شمال حرکت کردند تا به فلسطین امروزی که در آن ایام، دیار کنعانیان بود و به سرزمین کنعان اشتها داشت، رسیدند. در سفر اعداد کتاب مقدس آمده است:

و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرد و گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو چون شما از اردن به سرزمین کنعان عبور کنید جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید و تمامی صورت‌های ایشان را خراب کنید و تمامی بت‌های ریخته شده ایشان را بشکنید و همه مکان‌های بلند ایشان را منهدم سازید و زمین را به تصرف آورده در آن ساکن شوید. زیرا که آن زمین را به شما

دادم تا مالک آن باشید. و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید کسانی که از ایشان باقی می‌گذارید در چشمان شما خار خواهند بود و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید خواهند رنجانید و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم با شما رفتار خواهم نمود.<sup>۳</sup>

کنعانیان که ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد، در آن سرزمین اسکان داشتند، از ورود بنی اسرائیل جلوگیری کردند و تا زمانی که موسی در قید حیات بود، پای بنی اسرائیل به کنعان نرسید. اما پس از وفات او و بعد از سالها آوارگی، بنی اسرائیل، توانستند تحت رهبری «یوشیع» به فلسطین دست یابند.

یکی از اسفار عهد قدیم، مربوط به یوشیع می‌باشد و یوشیع، نزد بنی اسرائیل اسطوره‌ی کشتار، جنگ و غلبه بر دشمن است. یوشیع یا یوشع بن نون یکی از پیامبران بنی اسرائیل است که به اعتقاد بعضی از مفسران<sup>۴</sup> در قرآن به نام «یسع» معرفی و در دو موضع، از وی به نیکی یاد شده است.<sup>۵</sup>

بنی اسرائیل بر این باورند که به رهبری یوشیع، حرکت خود را از شرق رود اردن آغاز کردند و بعد از عبور از نهر اردن وارد فلسطین شدند. نخستین شهری که به تسخیر آنان درآمد، «اریحا» بود. آنها ساکنان آن را از دم تیغ گذراندند و حتی حیوانات را نیز کشتند و در نهایت شهر را به آتش کشیدند.

البته باید دانست که سابقه‌ی سکونت کنعانیان در فلسطین و اشتها آن دیار به سرزمین کنعان، حتی به قبل از تاریخ حضرت ابراهیم خلیل الله جدّ یعقوب سر سلسله‌ی بنی اسرائیل بازمی‌گردد؛ چه آن که در تاریخ می‌خوانیم که ابراهیم، همسرش ساره را در ارض کنعان به خاک سپرد و پس از او، دو همسر از کنعانیان به نام‌های «قطورا» و «حجور» اختیار کرد.<sup>۶</sup> ابراهیم خود، در شوش یا بابل (مرکز حکومت نمرود) به دنیا آمده بود.

تورات، کتاب مقدس یهودیان نیز این سابقه‌ی تاریخی را می‌پذیرد و در موارد متعدد از جمله سفر داوران، بدان تصریح می‌کند: پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یبوسیان ساکن می‌بودند دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند و دختران خود را به پسران ایشان می‌دادند و خدایان آنها را عبادت می‌نمودند.<sup>۷</sup> بنابراین جای تعجب است که بنی اسرائیل این سرزمین را متعلق به خویش می‌دانند و نسبت به مالکیت آن ادعا می‌کنند. درحالی که می‌دانیم آنان فرزندان حضرت یعقوب هستند و اسرائیل به معنای «بنده‌ی خدا» لقب آن حضرت است؛ و خروج موسی و قومش

از مصر و آوارگی چهل ساله‌ی بنی اسرائیل در بیابان و فتح فلسطین توسط یوشیع، چهار نسل پس از یعقوب صورت گرفته است.

«صهیون»، که همواره نماد اقتدار و افتخار بنی اسرائیل و انگیزه‌ی تشکیل حکومت دینی آنان بوده است، حدود ششصد سال پس از تصرف غاصبانه‌ی فلسطین از صاحبان اصلی آن یعنی کنعانیان و در زمان داود نبی که شش نسل بعد از حضرت موسی زندگی می‌کرد،<sup>۸</sup> مرکز حکومتی و دینی یهود گردید. «هیكل» نیز به عنوان مظهر فرهنگی و نماد جاودانگی یهود، در عهد سلیمان بن داود بنا شد.

برای اطلاع بیشتر از این فاصله‌ی زمانی، به نسب حضرت موسی (ع) از یک طرف، و داود و سلیمان (ع) از طرف دیگر دقت فرمایید: موسی بن عمران بن یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب (اسرائیل) بن اسحاق بن ابراهیم.

ملاحظه می‌شود که موسی نسل ششم حضرت ابراهیم است؛ درحالی که حضرت سلیمان نسل چهاردهم آن حضرت است: سلیمان بن داود بن ایشی بن عوید بن باعز بن سلمون بن نحشون بن نودب بن رام بن حصرون بن فارض بن یهودا بن یعقوب (اسرائیل) بن اسحاق بن ابراهیم. ولادت ابراهیم در سال ۳۳۳۵ از مبدأ هیبوط آدم، خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر در سال ۳۹۰۰، بنای «هیكل» در «صهیون» توسط داود و تکمیل آن به وسیله‌ی سلیمان در سال ۴۵۳۶، و بالاخره ولادت حضرت عیسی که خود مبدأ تاریخ میلادی است، در سال ۵۶۲۲ از مبدأ هیبوط صورت گرفته است.<sup>۹</sup>

ویل دورانت می‌نویسد: داستان چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان، که در نظر اول غیر قابل قبول به نظر می‌رسید، اکنون بسیار معقول و پذیرفتنی جلوه می‌کند. چه سرگذشت قومی است که به حالت بدوی زندگی می‌کرده و در طول حیات خود بیابانگرد بوده است.

تسخیر کنعان نیز خود مثال دیگری است از کارهای قبایل بیابانگرد گرسنه‌ای که ناگهان بر قوم سکونت گزیده در محل امن و پر نعمتی دست پیدا می‌کنند. فاتحان هر اندازه توانستند از کنعانیان کشتند و با آنان که زنده ماندند زناشویی کردند. کشتار و خون‌ریزی حدی نداشت. چنان که از کتاب مقدس برمی‌آید، این قتل‌عام به فرمان خدا و برای رضایت او صورت گرفته است. جدعون در آن هنگام که دو شهر را مسخر کرد ۱۲۰۰۰۰ نفر از مردان را کشت. موسی سیاست‌مدار و پرحوصله بود، ولی یوشیع خشونت و درشتی جنگاوران را داشت. موسی بی‌آن که به خون‌ریزی متوسل شود حکومت می‌کرد و تنها با تکرار سخنی که میان او و خدایش گذشته بود، مردم را نگاه می‌داشت؛ اما یوشیع از

دومین قانون طبیعت پیروی می‌کرد که هر کس بیشتر بکشد، بیشتر زنده می‌ماند. با پیروی از این روش واقع‌بینانه و چشم‌پوشی از احساسات و عواطف بود که قوم یهود ارض موعود را به تصرف خود درآورد.<sup>۱۰</sup>

به هر حال این اولین باری بود که پای بنی اسرائیل به فلسطین باز شد؛ اما در طول تاریخ و در اثر عوامل گوناگون، بارها از این سرزمین اخراج شدند و دوباره به آن بازگشتند. یهودیان پس از ویرانی اورشلیم به دست رومیان در سال ۷۰ میلادی، در سراسر جهان پراکنده شدند. از سال ۱۳۵ میلادی که آنان به طور کلی در فلسطین، قلع و قمع شدند و از آن هجرت کردند، تا سال ۶۳۶ که آن سرزمین، به وسیله‌ی عرب‌ها فتح شد، حتی یک یهودی در ایلیا (بیت‌المقدس) زندگی نمی‌کرد.<sup>۱۱</sup> زیرا طمع از سرزمین مثلاً موروثی خود بریده و به مهاجرت و سکونت در دیگر کشورها رضایت داده بودند اما با وجود پراکندگی، وحدت دینی و فرهنگی خود را حفظ کردند و در ملت‌های دیگر حل نشدند. آنان در طول تاریخ، به عنوان یک اقلیت دینی و گاه نژادی، به ویژه در کشورهای مسیحی شکنجه و آزار دیدند. از دوره‌ی جنگ‌های صلیبی، دین مسیحیت بر آنان تحمیل می‌شد و هر از چندگاه، در معرض کشتارهای دسته‌جمعی قرار می‌گرفتند و چه بسا همیشه در تبعیدگاه‌ها یا محله‌های محصور اسکان داده می‌شدند.<sup>۱۲</sup>

بدترین این کشتارها، قتل‌عامی بود که در سال ۱۸۸۲ و در عهد الکساندر سوم تزار روسیه، دامنگیر آنان شد. او یهودیان را از مشاغل قضایی و شرکت در انتخابات مجالس محلی محروم کرد و حتی حصار محله‌های یهودی را تنگ‌تر نمود.<sup>۱۳</sup>

«یهودستیزی»<sup>۱۴</sup> یا یهودآزاری از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. «یهودستیزی» به معنی نفرت از یهودیان یا دشمنی با آنان، تا قبل از قرن بیستم ریشه دینی داشت اما از دهه‌ی پایانی قرن نوزدهم تبدیل به دشمنی نژادی شد.<sup>۱۵</sup>

از آنجا که آنها، هر جا زندگی می‌کردند به دلیل برخورداری از روحیه‌ی شورش و مبارزه‌ی ناشی از احساس مظلومیت و دربه‌دوری، با اهالی و حکومت‌های آن دیار درگیر می‌شدند، همواره دچار خشم، نفرت، آزار روحی، جسمی و کشته شدن دسته‌جمعی بودند. این زد و خورد‌ها موجب پیدایش موج جدید «یهودستیزی» در روسیه و بسیاری از کشورهای اروپایی گردید.

پروفسور «اسرائیل شاهاک» که خود یک یهودی اسرائیلی است و ما در آینده با وی بیشتر آشنا خواهیم شد، اعتقاد دارد: وقتی نژادپرستی، تبعیض و بیگانه‌ستیزی در میان یهودیان شایع است و علیه غیریهودانی که با انگیزه‌های مذهبی تحریک شده‌اند، هدایت

میشود، نتیجه مثل حالت عکس آن، یعنی تقویت یهودستیزی از طریق تحریک انگیزه های مذهبی خواهد بود. به هر حال امروزه در حالی، حالت دوم یعنی تقویت یهودستیزی مورد بحث قرار میگیرد که حضور واضح حالت اول - بیشتر در خارج از اسرائیل - کلاً ندیده گرفته شده است.<sup>۱۶</sup>

پیدایش صهیونیسم و دولت اسرائیل نیز گهگاه به انواعی از یهودستیزی در خاور میانه و جاهای دیگر دامن زده است؛ و اگرچه دولت اسرائیل میکوشد که هر حرکت ضد صهیونیستی را یهودستیزانه معرفی کند، ولی ضدیت با صهیونیسم و «یهود ستیزی» همواره یکی نیستند. در میان یهودیان نیز گروهها و هم‌چنین نویسندگان و پژوهش‌گرانی هستند که با صهیونیسم و دولت اسرائیل مخالفند.<sup>۱۷</sup>

به نظر «شاهاک» گرچه بسیاری از موارد «یهودستیزی»، مردمی بوده و از طبقات پایین سرچشمه می‌گرفته، اما طبقه‌ی حاکم، غالباً به خاطر حفظ نظم و قانون، مانع از «یهودستیزی» می‌شدند و در برابر طبقات مستضعف و استثمار شده، از یهودیان حمایت میکردند. وی معتقد است: در جریان جنگهای صلیبی اول، این ارتشهای خاص شهسواران به فرماندهی «کنت‌ها و دوک‌ها» نبودند که به آزار و اذیت یهودیان پرداختند؛ بلکه گروه‌هایی از توده‌ی مردم، متشکل از روستاییان و بینوایان بودند که به طور خودجوش به فرمان «پیتر هرمیت» در این امر مشارکت داشتند. شورش‌های ضد یهودی در انگلستان که با جنگ‌های صلیبی سوم همزمان شد، بخشی از یک جنبش مردمی بود.<sup>۱۸</sup>

این درگیری‌ها و کشتار یهودیان باعث شد روحیه‌ی صهیونی دوباره احیا شود و جنبش صهیونیسم با هدف رهایی از تبعیض شکل گیرد. در روسیه نیز سازمانی سرّی به نام «عاشقان صهیون» با همین هدف پایه‌گذاری شد و سامان یافت.

### صهیونیسم و فلسطین

سازمان «عاشقان صهیون» تلاش زیادی برای مهاجرت یهود به فلسطین آغاز کرد و در سال ۱۸۸۲ توانست تعدادی جوان کم سن و سال یهودی را به فلسطین اعزام دارد و آنان نیز موفق شدند مقداری زمین کشاورزی در نزدیکی یافا خریداری نمایند.

«بن گوریون»<sup>۱۹</sup> رئیس آژانس یهود که نقش اساسی در تأسیس حکومت اسرائیل داشت و بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۳ دو بار رئیس جمهور اسرائیل شد، این هجرت را هجرت اول می‌شناسد. اما هجرت دوم که خود او نیز در میان این مهاجران بود، سال ۱۹۰۵ و همزمان با انقلاب نافرجام بلشویکی در روسیه، صورت گرفت.

«بن گوریون» می‌گوید: اگر این انقلاب پیروز می‌شد، ستم اجتماعی و فشار حاکم بر

یهود، تمام می‌شد و یهود روسیه در همین کشور پایدار می‌گشت.<sup>۲۰</sup>

«حیییم وایزمن»<sup>۲۱</sup> از همان اوان بر مهاجرت یهودیان به فلسطین اصرار می‌ورزید و تلاش بسیاری در جهت صدور اعلامیه‌ی بالفور کرد و بعدها خود اولین رئیس حکومت اسرائیل شد. او در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: جنبش صهیونیسم، با هویت واقعی خویش در روسیه آغاز شد و یهودیان روسیه، ستون فقرات هویت یهودی در فلسطین به حساب می‌آیند.<sup>۲۲</sup>

بعد از هجرت دوم بود که بعضی از یهودیان دیگر کشورها به ویژه رومانی، مهاجرت خود به فلسطین را آغاز و در شهرهای مختلف فلسطین، مستعمرات یهودنشین ایجاد کردند. اما این مستعمرات دچار رکود و کساد شد و اگر کمک مالی ثروتمندان یهود به ویژه «ادموند روچیلد»<sup>۲۳</sup> نبود، دچار نابودی و فنا می‌گشت.

هم‌زمان با فعالیت «عاشقان صهیون» در روسیه، سازمان‌های مشابهی نیز در بعضی از کشورهای اروپایی تشکیل شد و در جهت مهاجرت یهودیان به فلسطین فعالیت خود را آغاز کرد. در این ایام، ظهور روزنامه‌نگار مجارستانی به نام «هرتزل»<sup>۲۴</sup> که بانی و پدر صهیونیسم جدید به حساب می‌آید، تحرک ویژه‌ای به این جنبش بخشید. «هرتزل» ابتدا اختصاص یک سرزمین ویژه به یهودیان را سرلوحه‌ی کار قرار داده بود و نسبت به فلسطین اصرار نمی‌ورزید. او در کتاب خویش به نام «حکومت یهودی» که سال ۱۸۹۵ آن را منتشر ساخت، تنها راه نجات یهودیان از آزارهای پیاپی را در گرو ایجاد یک دولت یهودی دانست. او در همین کتاب چنین نوشت:

ما به قطعه‌ای زمین که نیازهای مردم ما را برآورد و خودمان بر آن حاکمیت داشته باشیم، راضی هستیم. هدف ما سرزمین مقدس (فلسطین) نیست و هر گوشه‌ای از زمین را به ما اختصاص بدهند، کفایت می‌کند.<sup>۲۵</sup>

دومین اقدام مهم «هرتزل»، تشکیل کنگره‌ی بزرگ اندیشمندان یا حکمای یهود سراسر جهان بود که در شهر بال<sup>۲۶</sup> در سال ۱۸۹۷ انجام شد. پروتکل‌هایی که موضوع بخشی از این کتاب است، حاصل همان کنگره است و در صفحات آتی، بتفصیل پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

در این کنگره، دو طرز تفکر وجود داشت. یکی تفکر «آشرگینس برگ»<sup>۲۷</sup> که به اجماع پژوهش‌گران امور یهود، طراح و نویسنده‌ی پروتکل‌هاست. او بر این باور بود که ابتدا باید روحیه‌ی خشونت و یورش در میان یهودیان تقویت شود تا بتوان در سایه‌ی آن، به حکومت یهودی رسید.

تفکر دوم، تفکر «هرتزل» بود که به نظر او تصرف و اختصاص سرزمین ویژه‌ی یهود در راه تشکیل دولت یهودی، بالاترین درجه‌ی اهمیت را داشت. ابتدا برای او فرقی نمی‌کرد که این سرزمین کجا باشد، در شرق آفریقا یا آرژانتین؛ اما معتقد بود که باید از آن سرزمین، به مرور به فلسطین رسید.

او در کنگره ۱۹۰۳ لندن، حتی از پیشنهاد بریتانیا مبنی بر واگذاری اوگاندا استقبال کرد؛ اما بر اثر فشار یهودیان روسیه و رایزنی دوستان، نظرش تغییر یافت و فلسطین را نصب‌العین و هدف اولیه‌ی خویش قرار داد.

«روژه‌گارودی» در این زمینه می‌نویسد: اقدام «هرتزل»، تنها دارای جنبه‌ی استعماری بود و بس. او در ژانویه‌ی ۱۹۱۲ (ژورنال هرتزل، جلد سوم، صفحه ۱۱۹۴) در نامه‌ای به «سیسیل رودس»<sup>۲۸</sup> چنین می‌نویسد: «چرا من دست بدامن شما شده‌ام؟ چون موضوع به یک مورد استعماری مربوط می‌شود. از شما تقاضا دارم از طرح صهیونیسم طرفداری کنید.»

اصل این طرح عبارت بود از ایجاد «کمپانی امتیازگیر» تحت حمایت یک قدرت استعماری مانند انگلستان یا قدرتی با نیات استعماری مانند آلمان در زمان «گیوم دوم». «سیسیل رودس» خود، قبلاً چنین کاری را با موفقیت به انجام رسانده بود.

البته مکان تشکیل این کمپانی مهم نبود. اوگاندا، موزامبیک، آرژانتین، قبرس یا منطقه‌ای در لیبی امروزی به نام تریپولیتان. دوستان «هرتزل» به او گوشزد نمودند که فلسطین، اسم رمزی است که در تجهیز یهودیان تأثیر بیشتری خواهد داشت.

«هرتزل» که یک دیپلمات واقع‌بین بود، از پیشنهاد آنها استقبال کرد و از آنچه خود «افسانه‌ی قدرتمند» می‌نامید (جلد اول خاطرات، ص ۵)، یعنی افسانه‌ی «بازگشت» که از نظر وی کاملاً افسانه است، ولی در تجهیز یهودیان معتقد بسیار مؤثر بود، بهره‌برداری کرد.

از نظر او فلسطین، دارای معنای مذهبی زیادی نیست. او در این باره می‌گوید: «در مورد سرزمین موعود می‌توانم همه چیز را به شما بگویم الا مکان آن. ما باید تمام عوامل طبیعی را در نظر بگیریم... ما باید برای تجارت جهانی خود در آینده، در کنار دریا سکنی گزینیم و برای کشاورزی خود که کاملاً، مکانیزه خواهد بود، احتیاج به سواحل و زمین‌های فراوان و وسیع داریم. شورای اداری، در این مورد تصمیم خواهد گرفت. این است ریشه اصلی صهیونیسم».<sup>۲۹</sup>

«جان کویگلی» می‌نویسد: «هرتزل» با استفاده از علاقه‌ی اروپایی‌ها به تأسیس

مهاجرنشین، حمایت دولت‌های اروپایی را برای تأسیس کشوری یهودی جلب کرد. او سعی می‌کرد به رهبران اروپایی بقبولاند که صهیونیسم در خدمت منافع آنها در خاورمیانه خواهد بود. «هرتزل» می‌گفت: ما می‌توانیم بخشی از دیوار دفاعی اروپا در برابر آسیا باشیم؛ ما پاسدار تمدن در برابر بربریت خواهیم بود.

اما فلسطین تنها یکی از مناطق متعددی بود که برای اسکان یهودیان مطرح شده بود. بریتانیا در سال ۱۹۰۳ در پی درخواست هرتزل کشور اوگاندا را برای تأسیس کشوری یهودی پیشنهاد کرد. کنگره‌ی صهیونیست‌ها در سال ۱۹۰۳ رأی داد که کمیته‌ای به آن کشور فرستاده شود اما دنبال کار را نگرفت.

در سال ۱۹۰۴ «هرتزل» با «ویکتور امانویل سوم»، پادشاه ایتالیا وارد گفت‌وگو شد و از او درخواست کرد که طرابلس (شمال آفریقا) را برای تشکیل کشور یهود در اختیار یهودیان بگذارد. اما پادشاه ایتالیا از قبول این درخواست امتناع ورزید. «هرتزل» سپس سعی کرد به «عبدالحمید دوم»، امپراتور عثمانی بقبولاند که یهودی‌ها می‌توانند در پیشگیری از قیام اعراب علیه امپراتوری به وی کمک کنند.

«هرتزل» پس از آن با بریتانیا وارد گفت‌وگو شد؛ زیرا معتقد بود بریتانیا نخستین کشوری است که نیاز به توسعه‌ی استعماری را دریافته است. بنا به گفته‌ی «هرتزل» مرام صهیونیسم که مرامی استعماری است، قاعدتاً در انگلستان به سهولت و سرعت می‌تواند دریافته شود.<sup>۳۰</sup>

پیش‌تر گفتیم که «یهودستیزی» و کشتار عمومی یهودیان بعد از به قدرت رسیدن تزار «الکساندر سوم» در روسیه در سال ۱۸۸۱ موجب شد تلاش زیادی برای مهاجرت و اسکان یهودیان اروپای شرقی و روسیه به فلسطین آغاز گردد. اما از آنجایی که این جنبش، یکی از چند جریان ناسیونالیستی در میان یهودیان بود، بسیاری از یهودیان نیز علی‌رغم شرایط دشوار زندگی در اروپای شرقی، در همین منطقه ماندند و بیشتر کسانی هم که آنجا را ترک می‌کردند، باز هم ترجیح می‌دادند به آمریکا بروند.<sup>۳۱</sup>

سازمان «عاشقان صهیون»، در روسیه بیشترین نقش را در زمینه‌ی این مهاجرت‌های دسته‌جمعی به فلسطین ایفا کرد و در سال ۱۸۸۲ موفق شد تعدادی جوان کم سن و سال از جمله «سملانسکی» ۱۶ ساله را به فلسطین مهاجرت دهد و این چنین خریداری زمین‌های کشاورزی عربها آغاز گردید و روز به روز رشد و توسعه یافت.

جان کویگلی چنین ادامه می‌دهد: در فلسطین که کشوری عرب‌نشین تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی (ترکیه) بود، مهاجران صهیونیست در زمینهای خریداری شده سکونت

گاههای کشاورزی ایجاد کردند. «آریل هخت»، مفسر اسرائیلی، درباره تصرف زمین در فلسطین نوشته است: از همان ابتدا برای رهبران نهضت صهیونیسم واضح بود که تصرف زمین برای تحقق رؤیاهایشان (امری ضروری) است. زمینها بی هدف، در فلسطین خریداری نمی شدند. ژنرال اسرائیلی «ایگال آلون» می نویسد: «هدف تشکیل زنجیره‌ای از دهکده‌ها در یک منطقه‌ی متصل به هم از زمین‌های یهودیان بود.»

در سال ۱۹۰۱ سازمان جهانی صهیونیست، شرکتی به نام «کرن کایمت» صندوق ملی یهود تشکیل داد تا برای سکناگزینان یهودی زمین بخرد. هدف صندوق خرید قطعی (فک) زمین در فلسطین، به عنوان دارایی انتقال‌ناپذیر مردم یهود بود. مدیر این صندوق، آبراهام گرانوفسکی، از خرید قطعی زمین به عنوان حیاتی‌ترین عمل در راه تأمین فلسطین یهودی یاد می‌کند. زمینهای متعلق به صندوق، به کسی فروخته نمی‌شد و تنها به افراد یهودی، یا شرکتی یهودی که برای گسترش اسکان یهودیان فعالیت می‌کرد، اجازه داده می‌شد. مستأجر نمی‌توانست زمین اجاره‌ای خود را به دیگری واگذار کند.

«هرتزل» خریداری زمین بر اساس نظام تصرفی را که سبب می‌شد زمین در دست یهودیان بماند، کلید استقرار صهیونیسم در فلسطین می‌دانست، او نوشت: بگذار صاحبان املاک غیرمنتقول فکر کنند که سر ما کلاه می‌گذارند، که املاک خود را با قیمت بالاتر از عرف محل به ما می‌فروشند. اما ما خیال نداریم چیزی را به آنها بازپس بفروشیم. بنابراین، صندوق، زمین را به عنوان امانت برای حکومت آینده نگاه داشت.

صندوق ملی یهود، قطعه زمین‌های بزرگی را که صاحبان آنها غایب بودند، خرید. بیشتر این زمین‌ها را کشاورزانی کشت می‌کردند که خانواده‌هایشان، نسل اندر نسل این زمین‌ها را در اختیار داشتند و مطابق عرف بر آنها حق مالکیت داشتند. اما عقیده‌ی «هرتزل» این بود که تصرف زمین و اخراج اعراب جنبه‌های تکمیلی نهضت صهیونیسم هستند.

او با این دیدگاه که اخراج اعراب از فلسطین ضروری است، گفت: ما خواهیم کوشید که جمعیت بدون پول را با فراهم آوردن امکان اشتغال برایشان در کشورهای سر راه، و کار ندادن به آنها در کشور خودمان، به آن سوی مرزها برانیم. هر دو مرحله‌ی مصادره و ضبط اموال و راندن فقرا باید با احتیاط و در خفای کامل به اجرا درآید.

برخی از رهبران صهیونیست طرفدار این نظر بودند که در صورت لزوم، اعراب فلسطینی به زور به کشورهای مجاور رانده شوند. «موشه منوهین»، دانش‌آموز دبیرستان هرتسلیا در فلسطین در اوایل قرن بیستم، سال‌ها بعد از آن ایام چنین یاد می‌کند: به ما

جوانان دائماً تلقین می‌کردند که سرزمین پدری باید مال ما بشود، فارغ از غیر یهود.<sup>۳۲</sup> «اسرائیل شاهاک» که خطر اسرائیل را در ذات خصوصیت یهودی بودن آن و ایدئولوژی «تلمود» می‌داند، معتقد است که همین ایدئولوژی انحصارگر است که عامل اصلی غصب سرزمین در اسرائیل در دهه‌ی ۱۹۵۰ و اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ و در سرزمین‌های اشغالی بعد از سال ۱۹۶۷ به شمار می‌رود؛ نه «نیازهای امنیتی» آن‌گونه که اسرائیل تبلیغ می‌کرد.

طرح‌های رسمی اسرائیل برای یهودی کردن «جلیله»<sup>۳۳</sup> نیز از همین ایدئولوژی مایه می‌گرفت. این اصطلاح عجیب (یهودی کردن جلیله) به معنای تشویق یهودیان به سکنی گرفتن در جلیله از طریق تأمین مزایای مالی برای آنان است. نمی‌دانم اگر طرحی در آمریکا برای مسیحی کردن شهر نیویورک یا حتی فقط بروکلین پیشنهاد شود، یهودیان این کشور چه عکس‌العملی از خود نشان خواهند داد؟

اما طرح «بازخرید زمین» بیش از «یهودی کردن» مناطق، بکار می‌رود. در تمام مناطق اسرائیل، صندوق ملی یهود که از سوی عوامل دولت اسرائیل (مخصوصاً پلیس مخفی) شدیداً حمایت می‌شود، مبالغ هنگفتی از بودجه‌ی عمومی را صرف بازخرید زمین‌هایی می‌کند که غیریهودیان می‌خواهند آنها را بفروشند و کوچک‌ترین تلاش یک یهودی در جهت فروش زمین اش به یک غیریهودی را، با پیشنهاد قیمت بالاتر، خنثی می‌کند.<sup>۳۴</sup>

او تحت عنوان «توسعه‌طلبی اسرائیل» می‌نویسد: خطر اصلی که از سوی اسرائیل به عنوان یک دولت یهودی، متوجه مردم آن، و سایر یهودیان و همسایگان این کشور است، توسعه‌طلبی ارضی این کشور که با انگیزه‌ی ایدئولوژیک دنبال می‌شود و جنگ‌های ناشی از آن است. هرچه اسرائیل یهودی‌تر شود یا به تعبیر عبری آن، هرچه بیشتر به یهودیت بازگردد (جریانی که حداقل از سال ۱۹۶۷ به این طرف در پیش گرفته است) در عمل، سیاست‌های آن بیشتر به وسیله‌ی ملاحظات ایدئولوژی یهود هدایت می‌شود تا ملاحظات عقلایی.<sup>۳۵</sup>

### صهیونیسم و یهود

پیش‌تر گفته شد که همه‌ی یهودیان، صهیونیست نیستند. من بر این باورم که هر چه بیشتر در باره صهیونیسم، پیدایش و اندیشه‌های آن، مطالعه گردد، این نکته بیشتر روشن می‌شود که اصولاً جنبش صهیونیسم با آیین یهودی تفاوت‌های اساسی دارد. صهیونیسم از دین و مذهب به عنوان وسیله‌ای مؤثر و قدرتمند برای دستیابی به

طرح‌های استعماری استفاده کرده و می‌کند. سران «صهیون»، در موارد متعددی به بی‌ایمانی خود اعتراف می‌کنند و حتی به صراحت اعلام می‌دارند که باید از مذهب و نفوذ خاخام‌های یهود در تثبیت این جنبش بهره‌برداری کرد.

«روژه گارودی» درباره‌ی تناقض یهود و صهیونیسم می‌نویسد: «ناتان وینستوک»، در کتاب خود تحت عنوان: «صهیونیسم علیه اسرائیل» این تناقض آشکار را چنین توضیح می‌دهد: علت آن که کهنه اندیشی و ارتجاع خاخام‌ها، اسرائیل را فرا می‌گیرد این است که عرفان صهیونیستی تنها با توسل به آیین یهود می‌تواند حالت انسجام پیدا کند. اگر مفاهیمی چون «قوم برگزیده» و «سرزمین موعود» را حذف کنید، پایه‌های صهیونیسم فرو خواهند ریخت. به همین دلیل، احزاب مذهبی قدرت خود را به صورت متناقضی از تباری و همدستی با صهیونیست‌ها به دست می‌آورند. ساختار درونی صهیونیسم اسرائیلی، تقویت حاکمیت مذهبیون را بر رهبران این کشور تحمیل کرده است. این حزب سوسیال دموکرات (mapai) بود که با تشویق «بن گوریون»، دروس مذهبی را به صورت اجباری در برنامه‌ی درسی مدارس وارد کرد، نه احزاب مذهبی.

«هرتزل» بی‌ایمانی خود را کتمان نمی‌کند. او در جلد اول، صفحه ۲۷۰ از نسخه‌ی انگلیسی ژورنال خود در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۸۹۵ چنین می‌نویسد: «من به خاخام اعظم لندن و نیز به «زادوک‌هان» خاخام اعظم پاریس گفتم که من در طرح خود، از هیچ محرک مذهبی اطاعت نمی‌کنم. در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۹۵، «آشرمایرس» از روزنامه «گاه شمار یهود لندن» از من پرسید: شما چه نوع رابطه‌ای با تورات دارید؟ در پاسخ گفتم: من یک متفکر آزاد هستم.»

در نزد «هرتزل» به کارگیری مذهب به عنوان ابزار سیاسی جهت تضمین یک اقدام استعماری کاملاً آشکار است، او چنین می‌نویسد: «خاخام‌ها، ستون‌های محکمی برای سازمان من خواهند بود. سلسله مراتب آنها همواره پیرو دولت خواهد بود.»

هدف هرتزل یک هدف ناسیونالیستی بود. او با در میان نهادن اقدام خود با «زادوک‌هان»، خاخام اعظم پاریس، در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۸۹۶، چنین خاطرنشان می‌کند: «انسان باید میان صهیون و فرانسه یکی را برگزیند.» و در تاریخ ۱۸ نوامبر همان سال چنین می‌افزاید: فرانسوی‌های اسرائیلی<sup>۳۶</sup> از نظر ما یهودی نیستند و قضیه ما هیچ ربطی به امورات آنها ندارد.<sup>۳۷</sup>

پروفسور «اسرائیل شاهاک»، همان‌طور که گفته شد یک یهودی اسرائیلی است. او در ورشو به دنیا آمد و در دوازده سالگی به فلسطین مهاجرت کرد. دوران جوانی و خدمت

سربازی را در اسرائیل گذرانید و با ادامه‌ی تحصیل، دارای کرسی استادی دانشگاه «هبرو» در اورشلیم گردید. وی که هم‌اکنون رئیس اتحادیه‌ی حقوق بشر اسرائیل است، اعتقاد دارد که در تصمیمات دولت اسرائیل، عامل ایدئولوژی یهود و بنا به اصطلاح عبری، عامل یهودیت از هر عامل دیگری مؤثرتر و با اهمیت‌تر است. به اعتقاد وی تأثیر سایر عوامل بر سیاست‌های اسرائیل در مقایسه با عامل ایدئولوژی، بسیار کمتر است.

او می‌نویسد: به نظر من، اسرائیل به عنوان یک دولت یهود، نه تنها برای خود و ساکنین اش مایه‌ی دردسر است؛ بلکه برای تمام یهودیان و همه‌ی مردم و دولت‌های دیگر در خاورمیانه و دورتر از آن نیز خطر دارد. اما این قدر که مرتباً در مورد این خطر صحبت میشود از خطری که در ذات خصوصیت یهودی دولت اسرائیل است، سخنی به میان نمی‌آید.<sup>۳۸</sup>

در صفحات پیشین نیز گفتیم که هرچند پروپا قرص‌ترین هواداران نهضت صهیونیسم در روسیه بودند، اما حتی در آنجا نیز این نهضت، فقط یکی از چند جریان ناسیونالیستی در میان یهودیان بود و علی‌رغم شرایط دشوار زندگی در اروپای شرقی، که در آن زمان تحت سیطره روسیه به سر می‌برد، بیشتر یهودیان در این منطقه ماندند و بیشتر کسانی هم که آنجا را ترک گفتند، ترجیح دادند به آمریکا بروند.

(جان کویبگلی) می‌نویسد: از طرف دیگر، یهودیان بومی فلسطین نیز روی خوشی به صهیونیسم نشان ندادند. آنها نیازی نمی‌دیدند کشوری یهودی در فلسطین استقرار یابد و نمی‌خواستند روابط شان با اعراب تیره شود. در سال ۱۹۰۳ یک گروه صهیونیستی در فلسطین سعی کرد یک «مجلس ملی یهود» تشکیل دهد، اما جوامع یهودی بومی در اورشلیم، صفا، طبریه و حبرون (الخلیل) از این کار استقبال نکردند.<sup>۳۹</sup>

در جای دیگری نیز می‌نویسد: در جریان جنگ جهانی اول، صهیونیسم هنوز طرف داران کمی در میان یهودیان داشت. در کنفرانس ورسای، «وایزمن» ادعا کرد که به نمایندگی از ۹۶٪ یهودیان اروپایی که در اروپای شرقی زندگی می‌کنند، صحبت می‌کند. وی اظهار داشت: یک میلیون یهودی حاضر به عراق، منتظر علامت‌اند تا به طرف فلسطین حرکت کنند.

اما در سال ۱۹۲۷ «وایزمن» تصدیق کرد که اعلامیه‌ی ۱۹۱۷ بالفور، بنیادش بر آب بود. می‌ترسیدم دولت انگلستان احضارم کند و بپرسد: بگو ببینم این سازمان صهیونیست چیست؟ این صهیونیست‌های شما کجا هستند؟ آنها می‌دانستند که یهودیان، مخالف با ما صهیونیست‌ها هستند. ما مشتی یهودی تک افتاده با ملیت‌های گوناگون بودیم.